

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۲

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو»

احمدرضا یلمه ها^۱

مسلم رجیبی^۲

چکیده:

شعر و عرفان قدمتی دیرینه و پیوندی عمیق و ناگسستنی با هم دارند. حضور خیره کننده ی شعرای عارف در آسمان شعر و ادب فارسی، رشته های ارتباطی ادب و عرفان را بیش از پیش محکم ساخته است. در این میان بوده اند شاعرانی که اگر چه در وادی عرفان کمتر قدم زده اند ولی با نشر و بسط اصطلاحات عرفانی، گرمای وادی عرفان را مضاعف و حلاوت اصطلاحات مربوط به آن را دوچندان ساخته اند. هر کدام از اصطلاحاتی که در میان عرفا متداول و مرسوم بوده، دارای بار معنایی خاص بوده است. یکی از این اصطلاحات عرفانی-ادبی، «سیر سر زانو» است که بسیاری از شاعران زبانو ادب فارسی، در لابه لای اشعار و سخنان خویش، بارها به آن اشاره کرده و بهره ها و ثمرات ارزنده ای برای سالکان پای بند به این سیر برشمرده اند. از قرین گردیدن واژه "سیر" به معنی حرکت و تعالی با "زانو"، می توان به این حقیقت دست یافت که شعرای عارف و دل آگاه، اعتقاد داشته اند که این سیر، مکتبی است که می تواند در تعالی جان و روح سالک الی الله مثمر ثمر باشد. این پژوهش سعی دارد با روش تحلیلی-توصیفی به تبیین جلوه های گوناگون این سیر بپردازد و هم چنین فواید ارزنده ای را که در راستای این مکتب در دیوان های شاعران به آن اشاره شده، تک تک برشمارد. این پژوهش به خاطر بدیع بودن موضوع و نیز اهمیت آن در وادی عرفانمی تواند یافته ها و نتایج ارزنده ای را در بر داشته باشد.

کلید واژه ها:

سیر سر زانو، عرفان، شعر فارسی، ترکیبات، فواید

۱- عضو باشگاه پژوهشگران جوان و عضو استعدادهای درخشان، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران. نویسنده مسئول: ayalameha@yahoo.com
۲- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری.

پیشگفتار

شعر عرفانی از قدمتی دیرینه و پیشینه ای کهن در ادب فارسی برخوردار است. هریک از شعرا و ادبا برای مانایی بخشیدن به کلام خویش و ماندگار ساختن آن در آسمان زبان و ادب فارسی، سعی کردند تا رنگ و روی کلام خویش را عرفانی کرده و در قالب اصطلاحات خاص به شرح و بسط وادی تابناک عرفان پردازند. یکی از اصطلاحات عرفانی که به کرات در ادب فارسی به کار رفته و شعر شاعران عارف را رنگ و رویی ویژه بخشیده است اصطلاح «سیر سر زانو» است. سیر واژه ایست عربی به معنی «راه رفتن» (قرشی، ۱۳۷۱: ۳/۳۶۱) که به تنهایی بر نوعی مثنوی و حرکت دلالت دارد. پیچیدگی این سیر زمانی آشکار می شود که با واژه ی «زانو» قرین و توأم گردد. برای شناخت این اصطلاح عرفانی ناگزیریم که در کتب دینی و مذهبی بیشتر تدبیر و تأمل کنیم تا ببینیم می توان جلوه هایی از آن را دریافت و این که آیا این اصطلاح عرفانی ریشه در دین و مذهب دارد یا نه؟ در تفاسیر قرآن کریم در ماجرای همراهی کردن حضرت موسی با خضر چنین آمده است: «خضر گفتن هم نمی گفتم ترا که نتوانی با من صبر کردن. موسی با یکسوی کشتی شد سر بر زانو اندوهگن بنشستمی اندیشید که من خود در بنی اسرائیل بازار بزرگ داشتم و آن همه خلق گوش بر زبان من داشتندی تا من چه گویم تا آنرا به جان فراستدندی من آن همه را فرو گذاشتم بیامد مصحبت مردی گرفتم که به یک حسب تکه بر وی بکردم با من این همه درشتی بکرد، این چه بود که من به خود کردم» (سورآبادی، ۱۳۸۰: ۲/۱۴۴۱) و نیز در باره ی حالات حضرت یعقوب در فراق یوسف عزیزش آمده است: «یعقوب در بیت الاحزان هر وقت سحر بسیار بگریستی، گهی بزاری نوحه کردی، گهی از خواری بنالیدی، گهی روزنامه عشقباز کردی و سوره عشق آغاز کردی، گهی سر بر زانو نهادی، گهی روی بر خاک نهادی. دست بدعا برداشتی، گهی بوی یوسف از باد سحر تعریف کردی» (میبدی، ۱۳۷۱: ۵/۱۴۱). چنان که از دو مبحث فوق به وضوح دیده

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۱۵

می‌شود با این سر بر زانو گذاشتن نوعی اندیشه و تفکر همراه است. حضرت موسی در ضمیر خویش نوعی سیر را آغاز می‌کند و به ایام ماضی بر می‌گردد و حسرتی عمیق جانش را فرا می‌گیرد. حضرت یعقوب هم گویا می‌خواهد غم هجران را با این سر بر زانو گذاشتن التیام بخشد و چاره‌ای برای درمان آن بیابد. اما در باره‌ی حضرات معصومین علیهم السلام این حالت به ویژه در حضرت امام حسین علیه السلام قوی‌تر و ممتازتر جلوه می‌کند. آن‌جا که در ماجرای کربلا نوشته‌اند: «در آن هنگام حسین علی‌ه‌السلام جلوی خیمه خود نشسته بود و بر شمشیر خود تکیه زده و سر بر زانو نهاده و حالت خوابه خود گرفته بود، خواهرش حضرت زینب سلام الله علیها آواز خر و شل شکر شنید، به نزدیک برادر آمده گفت: برادر آیا این هیاهو و آواز خر و شران شنوی که نزدیک شده؟ حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود: همانا من حضرت محمد ابن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) را اکنون در خواب دیدم که به من فرمود: تو بنزد ما خواهی آمد» (مفید، ۱۳۸۰: ۲/۹۲؛ فتال نیشابوری، ۱۳۶۶: ۳۰۲). چنان که مشاهده می‌شود این سر بر زانو گذاشتن نوعی دریافت روحانی و نیز خبر از عالم غیب را با خود همراه دارد. پس این اصطلاح عرفانی «سر بر زانو گذاشتن»، پیشینه‌ی محکم و متقن دینی و مذهبی دارد و در حقیقت بر نوعی سیر دلالت دارد که می‌تواند دریافتی روحانی و از امور غیب را به همراه داشته باشد. گویا شعرا و ادبا با وقوف بر چنین امر مهمی، به نشر و بسط این اصطلاح عرفانی پرداخته و برای آن قالب‌ها و حالات و آثار ارزنده‌ای برشمرده‌اند. در این سیر تکیه اصلی و حقیقی بر زانو است و بس:

به افسر گر رسد رفعت نیا بد سری کز کرسی زانو جدا شد

(کلیم کاشانی، ۱۳۶۹: ۱۹۶)

در حقیقت زانو سوای از این که به عنوان عضوی از اعضای آدمی به شمار می‌رود، ولی به خاطر بارمعنایی آن و نیز کشاندن این واژه به وادی عرفان، شاعرانی بوده‌اند که این واژه را به عنوان قافیه و ردیف اشعار خویش برگزیده‌اند و شاعری مثل بیدل دو غزل با ردیف زانو سروده است که این حاکی از اهمیت بسیار زیاد این واژه در وادی عرفان می‌دهد:

از بس که ضعف طاقت بوسید روی زانو خط جبین غلط خورد آخر به موی زانو

(بیدل، ۱۳۸۶: ۲/۱۲۶۶)

گاه روی بر خاکم گاه جبه بر زانو زین سری که من دارم نیست بی خبر زانو

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۷۶/۲)

اگرچه راجع به عرفا و نیز اصطلاحات عرفانی پژوهش های زیادی صورت گرفته و تحقیق های گسترده ای انجام شده است، ولی پژوهشی که به نقد و بررسی این مکتب عرفانی سیر سر زانو پردازد، تا به حال به رشته ی تحریر در نیامده، اهمّیت موضوع ما را به انجام چنین پژوهشی ترغیب نمود. در این مقاله برآنیم تا با روش تحلیلی-توصیفی به بیان برخی از موضوعات مربوط به این اصلاح و مکتب عرفانی پردازیم تا ببینیم شعرا با این اصطلاح عرفانی چه ترکیبات ادبی ساخته اند؟ و بر همگان آشکار شود که علل روی آوردن عرفا و شعرای سالک الی الله به سیر سر زانو چه بوده است؟ و نیز کسی که پای بند و مقید به سیر سر زانو باشد، چه آثار نیک و ارزنده ای نصیث خواهد شد؟

۲. مکتب سیر سر زانو

ظهور این اصطلاح عرفانی برای اولین بار در رباعیات پرشور ابوسعید ابوالخیر بود و پس از آن شعرایی مثل سنایی و عطار و مولانا و دیگران این اصطلاح را از دیدگاه عرفانی جلایی خاص بخشیدند. در این میان خاقانی شروانی این ترکیب را از حدّ اصطلاح عرفانی بالاتر برد و نام مکتب بر آن نهاد:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش / دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۱۳)

بیدل دهلوی هم قائل بر مکتبی بودن این سیر است و چنین می سراید:

که چون شمع گر به معنی راحت رسیدن است درس نشستن پی زانو روان کنی

(بیدل، ۱۳۸۶: ۸۱۸/۲)

در حقیقت مکتبی که خاقانی و نیز بیدل در آن به تعلّم می پرداخته با همه ی مدرّس ها و مکتب ها فرق دارد. در آن مکتب، معلمش پیری است خردمند و بسیار فاضل. در این جا علوم اکتسابی ذرّه ای سودمند نمی نماید. باید ابتدا این علوم را که حجاب راهی برای سالک و راهرو راه است از لوح دل فروشت و آن گاه به تحصیل علم واقعی پرداخت:

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۱۷

چو دیدم کاین دبستان راست کلی علم نادانی

هر آنچه حفظ جزوی بود شستم زآب نسیانش

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۱۳)

مشق دبیر اسرار چندین نشست دارد اما نمی توان خواند حرف مگوی زانو

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۶۶/۲)

شاعرانی مثل صائب و بیدل زانو را هم قرین با واژه ی سیر به کار برده اند و معتقدند که سر گذاشتن بر سر زانو، سالک الی الله را سیر و حرکت می دهد:

سیر سر زانو هم از افسون جنون بود افگند خیالم به جهان دگر از خود

(بیدل، ۱۳۸۶: ۶۱۳/۱)

لازم به ذکر است که بگوییم: «نه هر زانود دبستان است و هر دم لوح تسلیمش» (خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۱۳) چرا که به قول مولانا «که ز زانو تا به زانو فرق هاست» (مولوی، ۱۳۸۱: ۲ / ۳۲۴). و به قول صائب تبریزی «جام جهان نمای به زانو نمی رسد» (صائب، ۱۳۸۹: ۲ / ۹۱۹).

برخی از شعرا ویژگی معنوی و عرفانی این سیر سر زانو را بالاتر برده و چنین با عبادت و پرستش این اصطلاح را توأم آورده اند. به عنوان مثال بیدل این سیر سر زانو را با پرستش سجده؛ معبد حضور و سلک همراه کرده تا بفهماند این سیر یک نوع عبادتی است که آدمی به پرستش مشغول است و همین سیر و سلوک محسوب می شود:

توفیق کعبه ی دل از این سرکشان مخواه یک سجده نذر خدمت زانو نکرده اند

(بیدل، ۱۳۸۶: ۸۱۹/۲)

زانو پرستیم را با صد بهار ناز است شمع بساط تسلیم سر بر هوا نهند

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۶۶/۲)

در آثار متشور زبان فارسی از سیر سر زانو نیز می توان جلوه هایی را به وضوح دید. مثلاً در تذکره الاولیای عطار در شرح حال بایزید بسطامی از قول عیسی بسطامی آمده است: «سیزده

سال با شیخ صحبت داشتم که از وی سخنی نشنیدم و عادتش آن بودی که سر بر زانو نهادی» (عطار، ۱۳۷۱: ۱۳۵)

گاهی اوقات هم به گونه ای دیگر سیر سر زانو با واژه ی گریبان و مانند آن جلوه گر می شود. به عنوان مثال در گلستان سعدی آمده است: «یکی از صاحب‌دلان سر به حیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده حالی ازین معامله باز آمد یکی از دوستان گفت ازین بستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی گفت به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت» (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۴). در حقیقت حیب مراقبتی که سعدی در عبارت فوق آمده، منظور همان سیر سر زانو است که به گونه ای دیگر تبلور یافته است. صائب هم به گونه ای دیگر می‌سراید:

گوی توفیق از خم چوگان گردون بردن است گوشه کردن از جهان، سر در گریبان داشتن

(صائب، ۱۳۸۹: ۲/ ۱۰۰۱)

بیدل معتقد است که سیر سر زانو هیچ میانه ای با هواپرستی نداشته و ندارد لذا در ابیاتی مخاطبان شعرخویش را از این رذیله ی اخلاقی برحذر داشته و معتقد است هرکسی که قدر این مکتب عرفانی را نداند، به ذلت و خواری مبتلا خواهد گردید:

سیر خم زانو به هوس جمع نگردد نامحرم معنی سر افکنده ندارد

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱/ ۶۳۲)

هر که قدر پس زانو نشناسد چون اشک پایمال قدم هرزه خویش شود

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱/ ۶۳۴)

نجم الدین رازی معتقد است که «بنای سلوک راه دین و وصول به مقامات یقین بر خلوت و عزلت است و انقطاع از خلق و جملگی انبیا و اولیا در بدایت حال داد خلوت داده اند تا به مقصد رسیده اند چنان که اول خلوت و عزلت بر دل خواجه شیرین گردانیدند و در وایت آمده در کوه حرا به خلوت و طاعت مشغول گشتی» (رازی، ۱۳۵۸: ۱۶۱). حال اگر ما قائل به این باشیم، که مکتب سر زانو، سیری است که می تواند انسان را در نیل به اهدافش به پیش

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۱۹

ببرد، می توان علت روی آوردن آدمی را ناشی از فراق دانست، که نیک می بینیم که حضرت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم هم برای رسیدن به قرب حق و کم نمودن بُعد، به خلوت در غار حرا روی آورده اند. چنان که مسعود سعد و اوحدی می سرایند:

از هجر تو دل شکسته بودم همه شب سر بر زانو نشسته بودم همه شب

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۹۸۱)

صد بار بر زانو نهم سربی رخس هر ساعتی نادیده خود را در جهان یک بار هم زانوی او

(اوحدی مراغه ای، ۱۳۷۵: ۳۲۲)

در حقیقت فراق یار زمانی که دل دردمند آدمی را سخت جریحه دار می سازد شاید سر نهادن بر سر زانو و گریستن از غم هجران اندکی درون را التیام بخشد. بیدل دهلوی هم جنون و عشق بیش از حد را را دلیل این سیر دانسته و معتقد است که آدمی در اثر این جنون است که به سیر سر زانو روی می آورد و با دریافت لطایف و دقایق این راه، باعالمی غیر از این دنیای مادی آشنا می شود.

سیر سر زانو هم از افسون جنون بود افگند خیالم به جهان دگر از خود

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱/۶۱۳)

از یاد نبریم که سیر سر زانو برای دل دردمند عشاق و نیز برای گرفتاران در دام فراق یار، می تواند مقامی امن و جایگاهی التیام بخش باشد تا بتوانند آتش درون را به مدد آن فرو بنشانند. برخی هم این مکتب سر زانو را بهترین جایگاه گریستن دانسته و معتقدند کنج خلوتی این چنین برای انسان عاشق متصور نیست.

در ادامه ی پژوهش به برخی از موضوعات مربوط به سیر سر زانو که از اهمیت بیشتری در وادی عرفان برخوردار است، اشاره می نمایم:

۳. ترکیبات ادبی با واژه ی اصلی این مکتب:

«زانو» در آیینی شعر و ادب این گونه با صنایع ادبی و واژگان خاص آراسته شده که نشان از اهمیت این واژه می دهد: کرسی زانو (کلیم کاشانی، ۱۳۶۹: ۱۹۶): آینه ی

زانو(صائب، ۱۳۸۹: ۱ / ۲۸۷)؛ پس زانو(بهار، ۱۳۸۰: ۱۳۹)؛ حصار زانو (عطار، ۱۳۸۴: ۳۴۲)؛ عروس زانو (صائب، ۱۳۸۹: ۱ / ۱۷۵)؛ کاسه ی زانو(همان، ۱۳۸۹: ۱ / ۱۷۵)؛ متکای زانو؛(همان، ۱۳۸۹: ۱ / ۲۶۱)؛ کشتی زانو(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۵۲) و رصدگاه زانو(همان، ۱۳۷۸: ۳۸۲) و... چنان که ملاحظه می شود شعرا، با استفاده از آرایه ی تشبیه با واژه ی زانو ترکیباتی بدیع آفریده اند که هر کدام بار معنای خاصی را القاء می کند که نشان از اهمیت والای این مکتب عرفانی و معنوی می دهد. کرسی زانو و بالین زانو و متکای زانو حاکی از آن است که این سیر از پایه و اساس محکمی برخوردار است و در سایه سار آن می توان اندکی به آرامش رسید و تکیه گاهی امن پیدا نمود. ترکیباتی هم چون جام جم زانو و کاسه ی زانو اشاره به حالت سکر و مستی آور این سیر دارد که بدون این سیر، امکان پذیر نخواهد بود. کشتی زانو اشاره به تحرک و پیشرفت در این سیر اشاره دارد. آیینه ی زانو جلوه ها و بدایع این سیر را آشکار می کند و عروس زانو هم اشاره به جلوه ها، لطایف و زیبایی هایی دارد که صاحب این سیر از آن بهره مند و ممتع می شود و در نهایت رصدگاه زانو حاکی از آن است که در سیر سر زانو از مکمن غیب اشاراتی چون برق لامع می جهد و چشمان عارف را خیره می سازد و برای دیدن این عجایب باید از سر زانو رصدگاهی ساخت و این مناظر و جلوه ها را رصد کرد. همه ی این موارد فوق بدون سیر سر زانو امکان پذیر نیست به راستی که هر کس خواسته باشد از این موارد منتفع باشد، باید به این مکتب و سیر عرفانی روی آورد. لازم به ذکر است که بگوییم سری که قرین زانو می شود، تا سیر شروع شود و سالک را از حالات آن بهره مند گرداند، در دیوان شعرا جلوه های گوناگونی به خود گرفته است که از آن میان می توان به سر ادبار(عراقی، ۱۳۶۱: ۲۲۱)؛ سر تسلیم (عمان سامانی، ۱۳۷۹: ۲۸۵)؛ سر تشویر(عطار، ۱۳۸۷: ۱۱۳)؛ سر ناتوانی (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۴۹)؛ سر شوریده (سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۳۰۱) و سر سودایی (حافظ، ۱۳۷۵: ۳۱۶) و... اشاره کرد.

۴. جلوه های مختلف سیر سر زانو :

محمد ابن علی خاتون آبادی در کتاب توضیح الاخلاق وقتی از آداب سیر و سلوک حرف می زند و در آداب راه رفتن و نشستن سخن به میان می آورد، چنین می نگارد: « چون بنشینند پای دراز نکنند، و پپای را بر بالای پای نگذارد و دو زانو ننشیند مگر در خدمت سلطان یا استاد یا پدر یا کسی به مثابه ی ایشان و سر به زانو و بر سر دست نهد که علامت حزن

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۲۱

باشد» (خاتون آبادی، ۱۳۹۲: ۱۸۸). سیر سر زانو در اشکال مختلف و صورت های گوناگون ظاهر می شود که از آن موارد می توان به گونه های زیر اشاره کرد:

۴-۱. زرخندان بر زانو گذاشتن:

به یمگان من غریب و خوار و تنها از اینم مانده بر زانو زرخندان

(ناصر خسرو، ۱۳۸۰: ۱۶۸)

همان طور که ملاحظه می شود حکیم ناصر خسرو و قبادیانی از نهایت غربت و تنهایی (زرخندان) خویش را بر زانو نهاده و چنین مغمومانه مشغول سیر خویش می شود و اشعاری حکیمانه می سراید. تا این سیر نباشد برای ناصر خسرو اشعاری پر محتوا صورت نمی بندد.

۴-۲. جبین بر زانو نهادن:

شب بر زانو جبین نهادم بر توسن فکر زین نهادم

(محتشم کاشانی، ۱۳۸۷: ۵۱۴)

محتشم کاشانی هم که می خواهد توسن سرکش فکر و خیال خویش را رام سازد (جبین) بر زانو می گذارد و شباهنگام سیر سر زانو می کند و تراوشات ذهنی خویش را بر روی کاغذ می نگارد.

۴-۳. روی در آینه ی زانو کردن:

آرزوی آب حیوانش شود صورت پذیر روی در آینه ی زانو گر اسکندر کند

(صائب، ۱۳۸۹: ۲/ ۷۴۲)

صائب معتقد است که سیر سر زانو نه با سر گذاشتن و جبین نهادن بر زانو شروع می شود بلکه چنان چه رخساره ی خویش را قریب زانو سازد و مشغول تفکر به مقصد و مراد خویش نایل می شود.

۴-۴. سر بر زانو نهادن:

سر به زانو نهاده بودم همه شب گویی که ز سنگ زاده بودم همه شب

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۹۸۲)

مسعود سعد سلمان یکی دیگر از شعرایی بود که معتقد بوده است سیر سر زانو فقط با (سر گذاشتن) بر روی زانو صورت می پذیرد و این سیر ممکن است ساعت و بلکه ساعت ها به طول بینجامد.

چنان که ملاحظه می شود سیر سر زانو در صور مختلفی نقش می بندد که از آن میان (زانو) به عنوان تکیه گاه و ستون اصلی این مکتب نقش سازنده و مثمر ثمری را ایفا می کند به راستی که اگر این استوانه ی مهم نباشد نه از سیر خبری هست و نه از سخنان نغز و حکیمان. اگر سخن خاتون آبادی را که در بالا گفته شد، بپذیریم در هر یک از این حالات می توان حزن و غمی را در چهره ی سالک مشاهده نمود.

۵. موسم سیر سر زانو

مؤید الدین جندی برای رسیدن به خلوت و نیز تشرّف به مکتب سیر سر زانو شرطی قائل است. وی معتقد است که «آن گاه چون خواطر کم شود و صفا در نفس از کدورت بشریت به کلی حاصل شد، حینئذ لایق خلوت باشد» (جندی، ۱۳۶۲: ۱۵۲). به عقیده ی شاعران زبان و ادب فارسی، آدمی در همه حال می تواند پا در عرصه ی این سیر گذاشته و شب را تا به صبح و برعکس از سحرگاهان تا شامگاه در مکتب سر زانو، سیر کند، ولی موسمی که ممکن است آدمی به سیر سر زانو روی بیاورد، به قرار ذیل است:

۵-۱. زمان دل شکستگی:

از هجر تو دل شکسته بودم همه شب سر بر زانو نشسته بودم همه شب

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۲ / ۹۸۱)

مسعود سعد معتقد است دل شکستگی یکی از اوقاتی است که انسان به سیر سر زانو روی می آورد، لذا التیامی برای این دل شکستگی، جز روی آوردن به این سیر نمی یابد. در حقیقت

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۲۳

این دل شکستگی آدمی را قرین حق می گرداند، چرا که در مقالات شمس چنین آمده است: «
دو کس کشتی می گیرند یا نبردی می کنند از آن دو کس هر که مغلوب و شکسته شد حق با
اوست، نه با آن غالب زیرا که انا عند المنکسر» (موحد، ۲۰۵: ۱۳۶۹).

۲-۵. موقع حیرت:

ز راه کاروان یکسو فتاده ز حیرت سر بر زانو نهاده

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۲)

از دیدگاه عطار وقتی آدمی دچار حیرت می شود، سر بر زانو می گذارد و این سیر را آغاز
می کند که در بیت فوق از عطار به خوبی مشاهده می شود.

۳-۵. موسم تفکر کردن:

کمر وحدت من نیست به جز حلقه فکر چون سر غنچه به زانو سر و کار است مرا

(صائب، ۱۳۸۹: ۱ / ۱۷۴)

به عقیده صائب، تفکر و تأمل کردن از جمله اوقات دیگری است که انسان به سیر سر زانو
متمایل می شود. فرخی یزدی هم در بیتی این گونه، علت سیر سر زانو را عنوان می کند

گاه سرگردانی و هنگام سختی بهر فکر ای سر شوریده غافل از سر زانو مباش

(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۱۵۳)

۴-۵. زمان خجالت:

بر ندارد سر از آئینه ی زانو هرگز صائب از بس خجل از صورت احوال خود است

(صائب، ۱۳۸۹: ۱ / ۲۸۷)

صائب معتقد است که آدمی هنگام خجالت و شرمساری به این مکتب روی می آورد تا در
ورای این سیر بتواند، ذره ای از گرد خجالت را از سر روی خود فرو تکاند.

۵-۵. در ایام انتظار:

در این ظلمت سرا تا کی به بوی دوست بنشینم

گهی انگشت بر دندان گهی سر بر سر زانو

(حافظ، ۱۳۷۵: ۴۱۹)

حافظ عقیده دارد یکی از اوقاتی که انسان به سیر سر زانو روی می آورد هنگامی است که آدمی انتظار می کشد، تا راهی بیابد و از تباهی ها و ظلمات نجات یابد.

۵-۶. هنگام خماری:

در تلافی کاسه زانو شود جام جمش هر که یک چندی گذارد سر به زانو در خمار

(صائب، ۱۳۸۹: ۲/ ۹۵۲)

خماری یکی دیگر از موسمی است که در سیر سر زانو آدمی به این حال وادار می شود.

۵-۷. زمان سوگواری:

مسکین بنفشه بر سر زانو نهاده سر با جامه ی کبود پریشان و سوگوار

(سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۲۳۸)

به عقیده ی سلمان ساوجی در هنگام سوگواری و نیز داغدار بودن، گویی آدمی برای آرامش و نیز تسکین درد، سر بر زانو گذاشته و این سیر را آغاز می کند. چنان که ملاحظه شد، بهترین اوقاتی که آدمی می تواند به سیر سر زانو روی بیاورد، موسم دل شکستگی ها، حیرانی ها، انتظار، سوگواری ها و ... است که در حصار امن این سیر سالک الی الله، بهترین بهره ها را از آن می برد، گویا موسم های یاد شده، با سخن جندی یکی می نماید، چرا که اگر وسوس خاطر انسان کم نشود و نیز نفس بشری از کدورت ها پاک نگردد، نمی تواند با دل شکسته، با تحیر چشم انتظار یار باشد.

۶. باخبران و بی خبران از سیر سر زانو:

از آن جایی که سیر سر زانو در خلوت دل سالک صورت می پذیرد، عز الدین محمود

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۲۵

کاشانی چنین معتقد است که اصحاب خلوت سه طایفه اند: «۱- اقویا-۲-متوسّطان-۳-ضعفا: اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق در آن حالتی اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند و بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود چنان که نایم را در حالت نوم و متصوّفه آن را واقعه خوانند و گاه بود که در حال حضور بی آن که غایب شوند، این معنی دست دهد و آن را مکاشفه گویند» (کاشانی، ۱۳۹۰: ۱۴۸). با این اوصاف که راجع به اهل خلوت گفته شد، مکتب سر زانو، رهروانی خاص و افرادی لایق دارد که می توانند قدم در این مسیر بگذارند و از الطاف آن برخوردار شوند. و از طرف دیگر هر کسی هم اذن ورود و گام نهادن در این ورطه را ندارد. با مروری که در دیوان شاعران زبان و ادب فارسی شد، افراد آگاه و غافل از این سیر را بیان می نمایم تا اهمّیت این مکتب و نیز رهروان این مسیر بر همگان آشکار شود:

الف) باخبران

روندگان راه سیر سر زانو در زبان و ادب فارسی به قرار ذیل است:

۱. رهروان:

آن رهروان که در پس زانو سفر کنند پوشیده دیده و ره نادیده سر کنند

(کلیم کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۲۹)

۲. عارفان:

عارفان خامش و سر بر سر زانو چو ملخ نه چو زنبور کز او شورش و غوغا شنوند

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۷۲)

۳. شعرا:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دستانش

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۱۳)

۴. شیر دلان:

دبستان از سر زانوست خاص آن شیر مردی را
که چون سگ در پس زانو نشاند شیر مردانش

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۱۴)

۵. محرمان:

سر احرامیان عشق بر زانو به است ایرا صفا و مروه ی مردان سر زانوست گردانی

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۶۱۲)

۶. دردمندان:

شود تخت روان هرجه تپیدن بستر اندازد سر زانو بود بالین راحت دردمندان را

(حزین لاهیجی، ۱۳۷۸: ۲۱۳)

از دیدگاه شاعران فوق، انسان های دردمند و عاشق پیشه و نیز عارفان بیدار دل و شیر مرد و هم چنین رهروان جان آگاه و اهل حالان به این سیر متمسک بوده و از فواید بی شمار آن ممتع می شده اند. به عقیده ی شاعران مبلّغ سیر سر زانو تا آدمی اهل درد نباشد و در این عرصه شیردل نگردد، هیچ گاه به وادی سیر سر زانو مشرف نمی شود. در حقیقت اینان همان انسان های عارف و سالکی هستند که لایق این مکتب عرفانی و حقیقی هستند. در برابر این عرفان جان آگاه و سالکان الی الله، صوفیان و نیز انسان های طاغی و راحت طلب، نمی توانند قدم در این عرصه گذارند و بویی از نفحات خوش این سیر نمی برند که در ذیل به آن ها اشاره می شود:

ب) بی خبران

به گفته ی صاحب مرصاد العباد «حُجُبِ رونندگان نتیجه ی نسیان است... پس چون حجب از نسیان پدید آمد لاجرم در مقام معالجه از شفاخانه ی قرآن این شربت می فرماید که اذکروالله ذکراً کثیراً تا باشد که از حجب نسیان و مرض آن خلاص یابند» (رازی، ۱۳۵۸: ۱۵۴)

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۲۷

(حال با این اوصافی که گفته شد کسانی که لایق این سیر سر زانو نیستند و نمی توانند حقایق آن را دریابند، در شعر شاعران به پنج گروه تقسیم می شوند:

۱- صوفی :

منه تو بر سر زانو سر خود ای صوفی کز این تو پی نبوی گر فرو روی بسیار

(مولوی، ۱۳۶۳: ۳/ ۳۸)

۲- مغروران و متکبران:

نیستم راضی که سر بر کرسی زانو نهم تا هوای خودپرستی راز سر وا کرده ام

(کلیم کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۸۱)

۳- سرگشتگی و بی خبری:

مرا سرگشتگی نگذاشت بر زانو گذارم سر خوشا منصور کز دار فنا سر منزلی دارد

(صائب، ۱۳۸۹: ۱/ ۶۲۹)

۴- عاصیان:

توفیق کعبه ی دل از این سرکشان مخواه یک سجده نذر خدمت زانو نکرده اند

(بیدل، ۱۳۸۶: ۲/ ۸۱۹)

۵- راحت طلبان:

تغییر وضع تسلیم بر غنچه هم ستم کرد یا رب پی راحت گشتم عدوی زانو

(بیدل، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۲۶۶)

همان طور که مشاهده می شود انسان های راحت طلبی که حاضر نیستند، نه رنج و مرارتی را تحمل کنند و نیز آدمیان معاصی و سرکش و هم چنین انسان های سرکش و مضطربی که

به هیچ عنوان آرام و قرار ندارند و اسیر دنیا و مافیها شده اند از حلاوت و عذوبت این سیر طعمی نچشیده اند. انسان ها متکبر و مغرور و هم چنین صوفیانی که اسیر زهد خشک و طاعات ریایی هستند نمی توانند به حقیقت این سیر پی ببرند. شاعران زبان و ادب فارسی معتقدند که سوای از انسان های سالک و عارف، گل بنفشه و درخت بید و شمع هم از سیر سر زانو غافل نیستند که در اشعارشان به آن ها اشاره کرده اند. برای نمونه به ابیاتی از آن اکتفا می شود:

بنفشه: شاخ بنفشه بر سر زانو نهاده سر مانده ی مخالف بو سهل زوزنی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۲۸)

شمع: هر کجا باشیم در اندوه از خود رفتیم شمع ما سر بر هوا هم سیر زانو می کند

(بیدل، ۱۳۸۶: ۷۳۶/۲)

بید: بی حاصلان سراپا اندوه در کمین اند چیزی نروید از بید جز آرزوی زانو

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۶۶/۲)

غنچه: گل دمیده ایم اما رنگ و بو پشیمانی است

بود غنچه ی ما را عالم دگر زانو

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۷۶/۲)

شاید در دیوان شاعران فوق، بنفشه، بید، غنچه و شمع همان انسان های باخبرانازسیر سر زانو باشد که به گونه ای استعاره وار از آن ها یاد شده است. از یاد نبریم که در کتب عرفانی سلوک بر دو نوع آمده «یکی به طریق تحصیل و تکرار و دیگری به طریق ریاضت و اذکار که از اولی به سالکان کوی شریعت یاد می شود و از دومی با نام سالکان کوی طریقت سخن به میان می آید (نسفی، ۱۳۹۱: ۱۷۲). اگر خواسته باشیم از این دیدگاه به مکتب سر زانو بنگریم باید پای بندان به این مکتب را در گروه دوم جای داد، چون بنا به اعتراف رهروان این مکتب، رموزاتش آموختنی نیست.

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۲۹

۷. فواید سیر سر زانو:

در سیر سر زانو نمی توان نقش حیاتی و ارزنده ی دل را از نظر دور داشت. چراکه در سایه سار این سیر می توان جمال دلارای محبوب را به وضوح به تماشا نشست و به همه ی مقاصد خویش در این زمینه دست یافت. در حقیقت شیخ نجم الدین رازی دل را مرکز آفرینش تمام موجودات قرار داده و گفته است: «از میان تمام موجودات تنها انسان بود که حاضر شد بار امانت معرفت را بر دوش بکشد زیرا فقط انسان است که می تواند آینه ی جمال نمای حضرت الوهیت باشد و صفات او را در خود پدیدار کند و چنین کارهایی فقط از دل ساخته است» (نیری، ۱۳۹۲: ۹۰). سیر سر زانو دارای فواید بی شماری است که از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۷-۱. رسیدن به مقصود:

پای از سر خویش و کرسی از زانو کن تا دست به دامن مرادت برسد

(جامی، ۱۳۹۱: ۶۴۹)

نایل شدن به هدف غایی و نهایی خویش و دست یافتن به مراد خویش یکی از آثار نیک سیر سر زانو است.

۷-۲. عروج دل:

کرسی سر چون سر زانو کنند آن طرف عرش تکاپو کنند

(وحشی بافقی، ۱۳۷۴: ۳۲۶)

سرش چون بر سر زانو کند جای دلش چون عرش بر کرسی نهد پای

(هلالی، ۱۳۷۵: ۳۲۹)

هم به عقیده ی وحشی بافقی و هم به نظر هلالی جغتایی، تنها راه عروج روحانی دل، از گذاشتن سر بر زانو حاصل می شود و بس.

۳-۷. دیدن حقایق و معانی:

آن که باشد ز زانو آینه اش حسن معنی شود معاینه اش

(جامی، ۱۳۷۱: ۱۳۵)

جامی معتقد است ملاحظه معانی و مفاهیم معنوی یکی دیگر از فواید سیر سر زانو است که جامی به خوبی به آن اشاره کرده است.

۴-۷. سامان یافتن کارها:

بس که سرم بر سر زانو نشست تا سر این رشته پیامد به دست

(نظامی، ۱۳۸۷: ۳۲)

به عقیده ی نظامی سروسامان یافتن کارها و منتظم شدن نابسامانی تنها از طریق سیر سر زانو حاصل خواهد شد

۵-۷. وقوف بر احوال:

ای نهاده بر سر زانو تو سر و ز درون جان جمله باخبر

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۲/۳)

دیدن اسرار عالم:

نیست پوشیده بر او صورت احوال جهان هر که را جام جم آینه ی زانو باشد

(صائب، ۱۳۸۹: ۲/ ۸۶۱)

باخبر شدن از عوالم درون و برون و نیز وقوف بر احوال آن یافتن یکی دیگر از فواید سیر سر زانو است که مولانا و صائب به آن اشاره می کنند.

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۳۱

۶-۷. دیدن رخسار یار:

هر جلوه را در این بزم آینه است منظور تمثال دل مجوید نادیده روی زانو
(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۶۶/۲)

بادا سر آینه ی زانو به سلامت روی مگر از آینه ی رخسار ندیدم
(کلیم کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۶۹)
یکی دیگر از فواید سیر سر زانو دیدن چهره ی یار و معشوق خویش است که بیدل و کلیم به آن عقیده دارند.

۷-۷. مقام و مرتبه پیدا کردن:

سر مپیچ از سر زانو که در این قلمز فیض هر که پیچید به خود قطره صفت گوهر گشت
(صائب، ۱۳۸۹: ۱/ ۳۹۸)
به نظر صائب، وجود آدمی آن گاه گوهرین می شود که از سیر سر زانو انسان تغافل نورزد.

۸-۷. روشن شدن ضمیر و فکر:

فکر روشن می کند آینه ی ادراک را سر مپیچ از کاسه زانو که جام جم شود
(صائب، ۱۳۸۹: ۲/ ۷۰۴)
صائب معتقد است زانو هم چون جام جمی می تواند ادراک آدمی را بلورین و نورانی کند.

۹-۷. شرمنده نشدن در روز محشر:

نگردد در قیامت تکمه پیراهن خجالت سر هر کسی که این جا با سر زانو سری دارد
(صائب/ دیوان).
کسانی که از این مکتب و سیر رویگردان نیستند، روز محشر خجل و شرمسار نمی شوند.

بدان گه بوی دین آید ز علمت کز سر دردی نشینی در پس زانو و شور فتنه نشانی

(سنایی، ۱۳۳۶: ۳۴۷)

فرو نشاندن آشوب ها و فتنه ها یکی دیگر از آثار ارزنده ی سیر سر زانو است که سنایی غزنوی آن را متذکر می شود.

۷-۱۱. قُرب حق:

چون سربه سر دو زانو آرم قُرب دو سر کمان بیمنم

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۹۸)

به عقیده وی خاقانی سیر سر زانو باعث تقرب آدمی به قاب قوسین می شود که در غیر این صورت چنین چیزی امکان ندارد.

۷-۱۲. پویایی و طراوت:

در فکر تو دوش سر به زانو بودم امروز گل از کنار من می روید

(ابوسعید ابوالخیر، ۱۳۸۷: ۹۵)

با طراوت شدن نطق آدمی و سرسبز شدن شاخه ی شعر شاعر تنها از طریق سیر سر زانو است که ابوسعید به آن اشاره می نماید

۷-۱۳. از بین رفتن رعونت:

کو معبد حضوری کز ما بردرعونت صد حیف پیر گشتیم در جستجوی زانو

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۶۶/۲)

پناه گرفتن در معبد حضور سر زانو فایده های فیکس دارد که بیدل معتقد است یکی از آن از بین بردن رعونت و خودخواهی است

۷-۱۴. از بین رفتن رنج و مرارت:

شب ز کلفت اسباب شکوه پیش دل بردم گفت بر نمی دارد درد سر مگر زانو

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۷۶/۲)

از بین بردن هرگونه رنج و مرارتی توسط سیر سر زانو امکان پذیر است که این هم در سایه سار تأمل و تفکر در این مکتب حاصل می شود. چنان که ملاحظه می شود نائل شدن به هدف و مقصود خویش، تعالی جان و دل آدمی، و دریافتن حقایق معنوی در سایه سار این سیر حاصل می شود. به تعبیر شعرا برای به تماشا نشستن چهره ی محبوب و معشوق باید در جام جم زانو نگریست و نیز برای مقام و مرتبه پیدا کردن، شرمنده نشدن در روز محشر و هم چنین فرو نشاندن فتنه ها و آشوب ها که همگی به قرب منتهی می شود، همه و همه در سایه سار این مکتب عرفانی متجلی خواهد شد. با این اوصافی که برای سیر زانو بر شمردیم، معلوم گردید که توجه به این مکتب عرفانی می تواند در طی کردن مراحل سیر و سلوک مؤثر افتد و قدم سالک الی الله را در این وادی بیش از پیش استوار سازد.

۸. یافته ها و نتایج

سیر سر زانو به عنوان مکتبی حقیقی و مشربی عرفانی به حساب می آید که در متون مذهبی و روایی به آن اشاره شده و نیز در سایه سار این سیر عرفانی، وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام دریافت هایی روحانی و الهی داشته اند. در آسمان شعر و ادب فارسی، شاعران در لا به لای اشعار خویش به سیر سر زانو اشاره کرده اند. این اصطلاح اولین بار توسط ابوسعید ابوالخیر عنوان گردید و شاعر مضمون آفرینی هم چون خاقانی به صراحت نام مکتب بر آن نهاد. اعتلای این مکتب را میتوان در شعر شاعران سبک هندی به خصوص صائب و بی دل بازجست. این دو به شاعر شهیر، به وفور از این اصطلاح عرفانی دم زده و به نشر و بسط موازین و فواید آن پرداخته اند. وجود ترکیبات زیبایی ادبی هم چون کرسی زانو، جام جم زانو و ... که هر کدام بار معنای خاصی را القاء می کند، نشان از اهمیت والای این مکتب عرفانی و معنوی می دهد. یه عقیده ی شعرای فارسی زبان، هرکس لیاقت ندارد که از این مکتب عرفانی بهره ور شود فقط عرفا، بیداردلان و رهروان راه حق می توانند قدم در این وادی نورانی بزنند. از جمله ثمرات ارزنده ی این مکتب می توان به مواردی همچون؛ رسیدن به مقصود، عروج دل، دیدن حقایق و معانی، سامان یافتن کارها، وقوف بر احوال، دیدن رخسار یار، مقام و مرتبه پیدا کردن، فرو نشاندن فتنه ها و آشوب ها و نیز از بین رفتن رنج و مرارت ها اشاره کرد.

منابع و مأخذ

- ۱- ابوالخیر، ابوسعید. (۱۳۸۷). رباعیات ابوسعید ابوالخیر، با مقدمه: منوچهر آدمیت، تهران: فرهنگ و هنر.
- ۲- اوحدی مراغه ای، رکن الدین. (۱۳۷۵). دیوان اشعار، به کوشش: سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۳- بهار، ملکالشعرا محمدتقی. (۱۳۸۰). دیواناشعار، به کوشش: چهرزاد بهار، چاپ دوم، تهران: توس .
- ۴- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۶). دیوان بیدل دهلوی، به تصحیح: اکبر بهداروند، دو جلد، تهران: نگاه .
- ۵- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۱). هفت اورنگ، تهران: فرهنگ.
- ۶- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۹۱). کلیات جامی، به مقدمه: فرشید اقبال، تهران: اقبال.
- ۷- جندی، مؤیدالدین. (۱۳۶۲). نفحه الروح و تحفه الفتوح، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران: ولی
- ۸- حافظ، شمس الدین. (۱۳۷۵). دیوان حافظ، به تصحیح: قزوینی و غنی، تهران: جمهوری.
- ۹- حزین لاهیجی، محمدعلی. (۱۳۷۸). دیوان اشعار، به تصحیح: ذبیح الله صاحبکار، تهران: سایه.
- ۱۰- خاتون آبادی، محمد ابنعلی. (۱۳۹۲). توضیح الاخلاق، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی
- ۱۱- خاقانی، افضل الدین. (۱۳۷۸). دیوان خاقانی، به تصحیح: میرجلال الدین کزازی، تهران: مرکز.
- ۱۲- رازی، نجم الدین. (۱۳۵۸). مرصاد العباد، به تصحیح: امین ریاحی، تهران: علمی.
- ۱۳- رشیدالدین میبیدی، احمد بنابی سعد. (۱۳۷۱). کشف الأسرار و عدّه الأبرار، تهران: امیرکبیر
- ۱۴- سورآبادی ابوبکر عتیق بن محمد. (۱۳۸۰). تفسیر سورآبادی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- ۱۵- سعدی، مصلح ابن عبدالله. (۱۳۸۵). کلیات سعدی، به اهتمام: بهمن بنساروانی، چاپ دوم، تهران: طلایه.
- ۱۶- سعدی، مصلح ابن عبدالله. (۱۳۷۴). کلیات سعدی، با مقدمه: عباس اقبال، تهران: اقبال.

پژوهشی پیرامون «مکتب سیر سر زانو» / ۳۵

- ۱۷- سلمان ساوجی. (۱۳۸۲). کلیات سلمان ساوجی، به اهتمام: عباسعلی وفایی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۸- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۳۶). دیوان سنایی، به کوشش: مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- صائب، محمدعلی. (۱۳۸۹). دیوان صائب، به اهتمام: جهانگیر منصور، دو جلد، تهران: نگاه.
- ۲۰- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۷۱). تذکره الاولیا، تهران: علمی.
- ۲۱- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۴). منطق الطیر، به تصحیح: شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- ۲۲- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶). اسرارنامه، به تصحیح: شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- ۲۳- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۷). الهینامه، به تصحیح دکتر شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- ۲۴- عمان سامانی، نورالله بن عبدالله. (۱۳۷۹). دیوان عمان سامانی، چاپ اول، تهران: سنایی.
- ۲۵- عراقی، فخرالدین ابراهیم. (۱۳۶۱). دیوان اشعار، تهران: گلشایی.
- ۲۶- فتال نیشابوری، محمد بناحمد. (۱۳۶۶). روضه الواعظین، ترجمه: مهدوی دامغانی، تهران: پیمان.
- ۲۷- فرخی یزدی. (۱۳۶۹). دیوان اشعار، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۸- قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۱). قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامی.
- ۲۹- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۹۰). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح: جلال الدین همایی، تهران: علمی.
- ۳۰- کلیم کاشانی، ابوطالب. (۱۳۶۹). دیوان اشعار، به تصحیح: بیژن ترقی، تهران: خیام.
- ۳۱- محتشم کاشانی. (۱۳۸۷). کلیات محتشم کاشانی، به تصحیح: اکبر بهداروند، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
- ۳۲- مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۴). دیوان اشعار، تهران: کمال.
- ۳۳- مفید، محمد بن محمد. (۱۳۸۰). الإرشاد للمفید، ترجمه هرسولی محلاتی، تهران: نور.
- ۳۴- منوچهری دامغانی. (۱۳۴۷). دیوان اشعار، به اهتمام: محمد دبیر سیاقی، تهران: حیدری.
- ۳۵- موحد، محمدعلی. (۱۳۶۹). مقالات شمس تبریزی، تهران خوارزمی.
- ۳۶- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۳). کلیات شمس، تصحیح: استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۳۷- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۱). مثنوی معنوی، به تصحیح: رینولد نیکلسون، چاپ

هفتم، تهران: علمی.

۳۸- ناصر خسرو (۱۳۸۰). دیوان اشعار، به اهتمام: سید نصرالله تقوی، تهران: معین.

۳۹- نظامی، نظام الدین الیاس. (۱۳۸۷). خمسه نظامی، براساس چاپ مسکو - باکو، تهران: هرمس.

۴۰- نیری، محمد یوسف. (۱۳۹۲). نرگس عاشقان، شیراز: دانشگاه شیراز.

۴۱- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۹۱). کشف الحقایق، تهران: سخن.

۴۲- هلالی جغتایی. (۱۳۷۵). دیوان اشعار، تصحیح: استاد سعید نفیسی، تهران: سنایی.

۴۳- وحشی بافقی. (۱۳۷۴). مثنوی خلد برین، به کوشش: پرویز بابایی، چاپ دوم، تهران: نگاه.